

## مقایسه ایده هلد و هابرماس درباره امکان جایگزینی یک الگوی دموکراسی مطلوب با دموکراسی لیبرال

محمد عابدی اردکانی\*

محمد آخوندپور امیری\*\*

### چکیده

«جهانی شدن»، بسیاری از مفاهیم کلیدی سستی سیاست را دگرگون کرده است. یکی از این مفاهیم، «دموکراسی» است. هلد و هابرماس نسبت به دموکراسی در عصر جهانی شدن، توجه ویژه‌ای مبذول داشته‌اند. با توجه به تحولاتی که در عصر جهانی شدن رخ داده است، هلد و هابرماس کوشیده‌اند که به ترتیب الگوهای «دموکراسی جهان‌وطنی» و «دموکراسی مشورتی» را جایگزین دموکراسی لیبرال کنند. هدف این مقاله آن است که نشان داده شود چگونه هابرماس و هلد کوشیده‌اند تا مدل دموکراسی پیشنهادی خود را جایگزین الگوی لیبرال دموکراسی نمایند. هابرماس با تکیه بر سه نظام «دولت»، «اقتصاد» و «جهانی‌زیست» و مفاهیم «حوزه عمومی» عقلانیت و کنش ارتباطی و هلد از طریق بازسازی نظم جهانی کنونی این کار را انجام می‌دهند. یافته‌های این مقاله بیانگر آن است که تلاش هر دو متفکر برای دستیابی به هدف موردنظر، به دلایلی از جمله محافظه کارانه بودن ساختار فکری هلد و در نتیجه تمایل وی به حفظ وضع موجود از یک سو و توجه بیش از حد خوش بینانه هابرماس به اجماع و عقل گرایی از سوی دیگر، به نتیجه نرسیده است. این مقاله به لحاظ روش و محتوا، توصیفی - تحلیلی است و داده‌های مورد نیاز به شیوه کتابخانه‌ای به دست آمده است.

**کلیدواژه‌ها:** هلد، هابرماس، جهانی شدن، دموکراسی، عقلانیت.

\* دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)، maa1374@gmail.com  
\*\* کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یزد، mohammad.festival@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۱

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

## ۱. مقدمه

از میان ده‌ها تحولات شگرفِ ناشی شده از پدیده جهانی شدن، به نظرمی‌رسد که یکی از مهم‌ترین آنها مقوله «دموکراسی» است. این مفهوم در اثر تحولات ناشی از جهانی شدن، از سوی تعدادی از متفکران اجتماعی مورد بازاندیشی قرار گرفته است که دو تن از برجسته‌ترین آنها یکی دیوید هلد و دیگری یورگن هابرماس است. این دو کوشیده‌اند وضعیت دموکراسی را در عصر جهانی شدن مورد بازاندیشی قرار دهند. در واقع هدف اصلی هلد و هابرماس آن است که با توجه به ناکارآمدی‌های بروز کرده در رهبران و نهادهای سیاسی نظام‌های لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری حاکم بر غرب، مدل دموکراسی پیشنهادی خود را جایگزین نظام لیبرال دموکراسی نمایند. الگوی مورد نظر هابرماس «دموکراسی مشورتی» (Deliberative Democracy) و مدل پیشنهادی هلد «دموکراسی جهان‌وطنی» (Cosmopolitan democracy) است. ضرورت این بازاندیشی از آنجا ناشی می‌شود که نظام دموکراسی لیبرال غربی به رغم بهره‌مندی از جنبه‌های مثبت مثل فراهم کردن رفاه و امنیت و آسایش برای مردم، در عصر حاضر با چالش‌های جدی مواجه است.

هدف اصلی این پژوهش، پاسخ به این سؤال است که «در عصری که به منزله عصر جهانی شدن شناخته می‌شود چرا و چگونه هلد و هابرماس به ترتیب به طرح نظریه "دموکراسی جهان‌وطنی" و نظریه "دموکراسی مشورتی" به عنوان جایگزین‌هایی برای دموکراسی لیبرال پرداختند و تا چه اندازه امکان عملیاتی شدن این دو نظریه وجود دارد؟» از سوال پژوهش مشخص می‌شود که این تحقیق از نوع توصیفی - تحلیلی و به طور مشخص تر تاریخی - اسنادی با رهیافت «مقایسه‌ای» است. از این رو، کار بررسی این پرسش به طور مقایسه‌ای به منظور پی بردن به نکات اشتراک و افتراق دیدگاه‌های هلد و هابرماس درباره موضوع مورد بحث است. در ادامه ابتدا اشاره‌ای به پیشینه تحقیق خواهد شد؛ سپس ماهیت دموکراسی در اندیشه هلد و هابرماس، آنگاه ویژگی‌ها و ملزومه‌های تحقق یافتن مدل دموکراسی این دو و در نهایت موانع و مشکلات عملی شدن الگوهای دموکراسی آنها مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

## ۲. پیشینه‌ی تحقیق

گرچه در مورد هلد و هابرماس آثار متعددی به زبان فارسی و لاتین وجود دارد، ولی به طور مشخص درباره‌ی موضوع مورد بحث در این پژوهش، مطلبی دیده نمی‌شود. عمده منابع یا مربوط به کلیت دموکراسی از دیدگاه هلد و هابرماس است؛ یا مربوط به دیدگاه‌های این دو متفکر در دیگر حوزه‌های پژوهشی و نه حوزه دموکراسی. در ادامه برخی از این گونه آثار مورد بررسی اجمالی قرار می‌گیرد.

رشیدی (۱۳۸۶) در مقاله «بازاندیشی دموکراسی و تحول رابطه جامعه و دولت در عصر جهانی شدن»؛ کریمی مله و رحمتی (۱۳۹۱) در مقاله «آسیب شناسی دموکراسی در عصر جهانی شدن»؛ تقوی (۱۳۸۲) در مقاله «الگوهای دموکراسی»؛ سجادیپور، یزدان پناه و رضائیان (۱۳۹۱) در مقاله «جهانی شدن و دموکراسی، فرامرزی شدن هنجارها و تکثر بازیگران در سازمان‌های بین‌المللی»؛ رجبلو و خوشنام (۱۳۹۵) در مقاله «جهانی شدن و سرنوشت مدل‌های دموکراسی» و توحیدفام (۱۳۸۳) در مقاله «چرخش‌های دموکراسی در عصر جهانی شدن» ضمن بررسی تأثیرات جهانی شدن بر دموکراسی، اشاره‌ای بسیار گذرا به موضع هلد یا هابرماس یا هر دو نسبت به دموکراسی نیز داشته‌اند. اما در بعضی از مقالات دیگر موضوع به طور مشخص تری به دیدگاه و موضع هلد یا هابرماس نسبت به دموکراسی اختصاص دارد. برای مثال، شهرام نیا و حاجی زاده (۲۰۱۲) در مقاله «بررسی مبانی فلسفی اندیشه سیاسی هابرماس: یک رهیافت مشورتی در خصوص دموکراسی»؛ سمیعی و میرالی (۱۳۹۳) در مقاله «دموکراسی رایزنانه، جنبش‌های اجتماعی و حوزه عمومی جهانی»؛ عالم و پوریاشا کاسین (۱۳۹۰) در مقاله «دموکراسی گفتگویی هابرماس، رابطه یا نسبت عامل‌ها»؛ طیبی مسرور و دیگران (۱۳۹۵) در مقاله «تبیین نظریه شهروند گفتگویی و کنش ارتباطی در شناسایی حوزه عمومی بر اساس آرای هابرماس»؛ و نجاتی حسینی (۱۳۸۸) در مقاله «یورگن هابرماس: از حقوق، اخلاق و سیاست لیبرالی به سمت قانون و دموکراسی گفت‌وگویی» به طور مشخص درباره هابرماس و نظرات او در مورد دموکراسی به بحث پرداخته‌اند. همین کار را طاهایی (۱۳۸۶) در مقاله «تخیل عملیاتی: شرح و نقد کوتاه بر نظریه حکمرانی جهانی دیوید هلد» در مورد هلد دنبال کرده است. پناهی و پولادی (۱۳۹۷) نیز در مقاله «مقایسه تطبیقی دموکراسی لیبرال و دموکراسی گفت‌وگویی»؛ و ساداتی نژاد و شیرازی (۱۳۹۵) در مقاله «مبانی معرفت‌شناسی در نظریه مردم

سالاری دینی و نظریه دموکراسی مشورتی با تأکید بر دیدگاه امام خمینی و یورگن هابرماس» دو نوع خاص از دموکراسی را با یکدیگر مقایسه کرده اند. همه مواردی که در فوق برشمرده شده اند، گرچه به نوعی با موضوع مورد بحث در پژوهش حاضر ارتباط پیدا می کنند، ولی در عین حال با دستور کار این تحقیق تفاوت قابل توجهی دارند. در هیچ کدام از آنها، مقایسه مدل دموکراسی مورد نظر هلد و هابرماس تحت شرایط خاص جهانی شدن مورد توجه و ارزیابی قرار نگرفته است.

### ۳. دموکراسی در اندیشه سیاسی هابرماس و مبانی فکری و فلسفی آن

یکی از محورهای اصلی اندیشه سیاسی هابرماس، تمرکز بر مقوله دموکراسی است. به نظر می رسد نظریه هابرماس در مورد دموکراسی بر مفروضات انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و غایت‌شناسی مدرن بنا شده است. از نظر او، انسان موجودی است دارای توان ارتباطی. این توانش بیش از هر چیز در زبان نهفته است. در عین حال، زبان عرصه تجلی عقل انسانی است. همچنین هابرماس انسان را موجودی در حال تکامل اخلاقی می داند. از منظر هستی‌شناسی، هابرماس جهان زندگی یک کل قابل فهم می داند که دارای سه لایه عینی (دنیای دیدنی)، ذهنی (تجربه‌های درونی سوژه) و اجتماعی (نقش‌ها و هنجارها) است. هر لایه کنش خاص خود را می‌طلبد: لایه عینی، کنش معطوف به هدف؛ لایه ذهنی، کنش نمادین؛ و لایه اجتماعی، کنش هنجاری. از منظر معرفت‌شناسی، هابرماس بر نیروی عقل برای شناخت هستی و تغییر آن تأکید می‌کند. او، عقلانیت ارتباطی را یگانه شیوه شناخت اصیل و یگانه راه‌هایی می‌داند (توانا و آذرکمند، ۱۳۹۳: ۳۴).

هابرماس به رغم تعلق به سنت فکری آلمان، در عین حال این سنت را تنگ‌نظرانه یافته و در نتیجه به مطالعه پراگماتیسم آمریکایی و اندیشه‌ورزی در حوزه‌های مختلف فلسفی روی می‌آورد (پویان شیوا، ۱۳۸۵: ۵۱). او شناخت اخلاقی - اجتماعی را مخلوطی از علوم اجتماعی، فلسفه، تاریخ و فرهنگ، روان‌شناسی جمعی و اقتصاد سیاسی می‌داند (نوذری، ۱۳۹۳: ۲۱؛ محسنی، ۱۳۷۶: ۵۶-۵۵). از منظر غایت‌شناسانه نیز، هابرماس، همانند هگل، هستی را رو به تکامل می‌داند و بر این باور است که با غلبه عقلانیت ارتباطی بر عقلانیت ابزاری، پروژه ناتمام مدرنیته کامل می‌شود (پیوزی، ۱۳۹۰: ۴۶).

این پکیج فکری باعث شده است که زمینه‌های نظری «انتقادی» در افکار هابرماس ابعاد گسترده‌ای پیدا کند. در نظریه انتقادی وی، ضمن این که عنصر «عقلانیت» از اهمیت و اعتبار زیادی برخوردار است، عقلانیت «ابزاری» و مفهوم «هویت» و رویکرد «اثباتی» به نقد کشیده می‌شود. او معتقد است که پوزیتیویسم علی رغم ادعاهایش، بر فرضیاتی بنا شده که صرف نظر از غیرارزشی بودن، اساساً با علائق نظری قطع رابطه کرده است؛ در حالی که باید علائق عملی و تأملات نظری به طور یکسان در کنار هم قرار گیرند؛ جدایی هنجارها از امور واقع، حقیقت را مخدوش می‌سازد (هولاب، ۱۳۸۷: ۶۶-۵۶؛ نوذری، ۱۳۹۳: ۲۷-۲۵؛ بوخنسکی، ۱۳۸۷: ۲۳۸؛ لسناف، ۱۳۹۲: ۳۹۳-۳۹۱). او حتی با دگرذیسی آرای خود در ارتباط با حوزه‌ی عمومی و جایگاه دین در آن، به دین از منظر نقدی فلسفی با نگاه مثبت می‌نگرد و به نقش دین در حوزه‌ی عمومی بهاء می‌دهد و با درک واقعیت‌های جهان معاصر، مفهوم پسا- سکولاریسم را مطرح می‌نماید (حاجی‌آقا و پاک‌نیا، ۱۳۹۶: ۵۷). او همچنین، با «پسامدرنیسم» (فراجددگرایی) میانه‌خوبی ندارد، زیرا معتقد است که این مکتب برای دانش علمی و ارزش‌های عام، به ویژه عقل عصر روشنگری، بهایی قائل نیست.

هابرماس با اتکاء به این پایه‌های فکری و فلسفی، دیدگاه خود را نسبت به مقوله دموکراسی مشخص کرده است. دموکراسی مورد نظر وی که از آن به «دموکراسی مشورتی» تعبیر می‌شود، پیوند وثیقی با نظریه «کنش ارتباطی» (Communicative action) و «عقلانیت» (Rationality) دارد که بر اساس آن سوژه‌های آزاد و برابر در گفت‌وگوی اخلاقی - عقلانی وارد می‌شوند تا سرانجام به اجماع دست یابند (Habermas, 1984: 24). به- عبارت‌دیگر از نظر هابرماس، انسان به دلیل تعامل اخلاقی - عقلانی می‌تواند هویت خود را به گونه‌ای شکل دهد که ابتدا از سلطه آزاد شود و سپس با دستیابی به اجماع، به‌نوعی دموکراسی نایل گردد که مهم‌ترین ویژگی‌های آن «رایزنانه»، «تعاملی» و «ارتباطی» است (Habermas, 1976: 169-170; Habermas, 1999: 1-2). این سه ویژگی مبین آن است که در الگوی دموکراسی هابرماس، گفت‌وگو و استدلال: اولاً، بر نحوه تصمیم‌گیری دلالت دارد؛ ثانیاً، به‌منزله‌ی شکل انعکاسی کنش ارتباطی محسوب می‌شود؛ و ثالثاً تلاشی برای بازسازی توافق‌های زایل شده و رو به افول رفته جوامع معاصر و یا اساساً کوششی برای احیای توافقی است که قبلاً وجود نداشته است (عالم و پورپاشا کاسین، ۱۳۹۰: ۱۵۵).

این ترسیم هابرماس از دموکراسی مشورتی بیانگر آن است که او به نوعی پروژه مدرنیته را به پرسش می‌گیرد. زیرا برخلاف توجه کامل مدرنیته به «عقلانیت ابزاری»، در مدل دموکراسی مشورتی وی تمام تأکید بر «عقلانیت ارتباطی» است (طبی مسرور و دیگران، ۱۳۹۵: ۷۴). از نظر هابرماس، مدرنیزاسیون، به لحاظ انفکاک کارکردی جامعه، در چهار حوزه اصلی یعنی «اقتصاد»، «دولت»، «حوزه عمومی» (Public Sphere) و «حوزه خصوصی درونی» (Private Domestic Sphere) نمایان شده است. دو حوزه نخست، طبق منطق درونی خودشان، پول و قدرت تولید می‌کنند و در نتیجه به درجه بالایی از سود دست می‌یابند. برعکس، در دو حوزه دیگر که هابرماس آن دو را «جهان‌زیست» (The Lifeworld) می‌نامد، بازیگران از طریق «کنش ارتباطی» یکدیگر را درک می‌کنند و می‌کوشند بر دیگر بازیگران تأثیر بگذارند (لسناف، ۱۳۹۲: ۴۰۳ و ۴۱۱). تنها هدف شهروندان باید محافظت از جهان‌زیست در مقابل دولت و اقتصاد نظام سرمایه داری و دموکراسی لیبرال باشد. گرچه امکان احیای کامل حوزه عمومی در جامعه معاصر وجود ندارد، اما سازمان‌ها و نهادهایی که حوزه عمومی را نابود کرده‌اند، ممکن است از درون دموکراتیک شوند (نش، ۱۳۹۷: ۲۶۷-۲۶۵؛ مقایسه کنید با: Habermas, 1989).

بدین ترتیب، نظریه دموکراسی مشورتی هابرماس بیانگر درک اهمیت سیاست در خارج از نهادهای رسمی دولت است و می‌کوشد که چگونگی امکان تحقق این نیروی بالقوه را در راستای مشارکت بیشتر دموکراتیک تفسیر کند. همچنین، این نظریه به جنبش‌های اجتماعی به مثابه یک نیروی مترقی در سیاست معاصر می‌نگرد که امکان اشکال جدید همبستگی و همکاری مشترک و نیز نقد عقلانی اقدامات دولت را فراهم می‌نماید. به باور هابرماس، بسیج جنبش‌های اجتماعی در جامعه مدنی، کمک مهمی به توسعه دموکراسی می‌کند (نش، ۱۳۹۷: ۲۶۵).

این نکته هم قابل ذکر است که هابرماس در طراحی دموکراسی مورد نظر خود، تأکید چندانی بر پایه‌های نهادی دموکراسی نکرده، بلکه به ایجاد زمینه‌هایی برای ایده‌آل‌های هنجاری که به وسیله کنش ارتباطی خلق می‌شوند، رو آورده است. از این رو، دموکراسی او در واقع یک مدل هنجاری ایده‌آل از دموکراسی محسوب می‌شود (García Alonso, 2013: 185). این الگو در واقع سازوکاری سیاسی - اجتماعی است که در آن صلاحیت اعمال قدرت، تنها از تصمیمات جمعی اعضای جامعه در یک فرایند عقلانی بحث و گفت‌وگو ناشی می‌شود (Cohen, 1996: 407؛ ساداتی نژاد و شیرازی، ۱۳۹۵: ۱۰-۸). و

هرکس بدون توجه به ویژگی‌هایی چون جنسیت، نژاد، سن و جهان‌بینی آنها را معتبر می‌داند. (هابرماس، ۱۳۸۴: ۱۰۱ و ۳۹۱). به نظر هابرماس با اعمال این شیوه که عمدتاً مبتنی بر همبستگی است، می‌توان بر پول و قدرت اداری حاکم بر لیبرال دموکراسی غلبه کرد. البته باید توجه داشت که هابرماس در آخرین اثرش تا حدی به مسئله نهادها و نقش آنها در تحقق بخشیدن به دموکراسی مشورتی توجه کرده است. برای مثال، او استدلال می‌کند که قانون اساسی که پیوند نزدیکی با اخلاق گفت‌وگو دارد، باید دموکراتیک باشد. تصمیمات قانونی باید غیرمتعصبانه بوده تا راه را برای نقد عقلانی و تبادل نظر دموکراتیک باز کند. شهروندان آزاد و برابر، از طریق گفت‌وگو، رایزنی و چانه‌زنی می‌توانند: خود، قوانین سیاسی و اجتماعی زندگی خویش را وضع کنند (خود - قانونگذاری)؛ خود، به اداره امور اجتماع خویش بپردازند (خود - هدایتی)؛ و خود، سرنوشت خود را تعیین کنند (خود - گردانی) (Outhwaite, 1994: 143).

#### ۴. دموکراسی در اندیشه سیاسی هلد و مبانی فکری و فلسفی آن

گرچه توجه اصلی هلد، برخلاف هابرماس، معطوف به مباحث ماهوی درباره دموکراسی نیست و او بیشتر تلاش فکری خود را به مسئله ضرورت گسترش سطح و دامنه دموکراسی در عصر جهانی شدن به کار گرفته و درگیر این پرسش بوده که «جهانی شدن چه تبعاتی برای دموکراسی داشته است؟»، ولی به هر حال درباره معنا و ماهیت دموکراسی نیز به نظریه پردازی پرداخته و به فراخور اندیشه خود، «الگویی» عرضه داشته است. پس از مرور اجمالی بر مبانی فکری و فلسفی هلد، به جزئیات و اصول دموکراسی مورد نظر وی باز خواهیم گشت.

هلد، با بهره مندی از خمیرمایه تفکر لیبرالیستی، همچون هابرماس نسبت به انسان خوش بین است و او را موجودی اخلاقی و در حال تکامل می‌داند. به باور او، انسان به دلیل بهره مندی از کرامت و شرافت ذاتی، مستحق برخورداری از حقوق همه جانبه و آزادی برای زیستن است. هلد تا آنجا پیش می‌رود که اخلاقیات لیبرالی را حتی در صحنه روابط بین الملل و مشخصاً حقوق الزام آور جهانی پیش می‌برد. بدین ترتیب، در قلب اندیشه‌های هلد، اندیشه حقوق بشر قرار دارد (طاهایی، ۱۳۸۶: ۴۸۶). هستی‌شناسی هلد نیز به نوعی با انسان‌شناسی او پیوند می‌خورد، زیرا فردگرایی، هسته مابعدالطبیعی و هستی‌شناسی اندیشه لیبرالی او است. در واقع فرد از یک سو برحسب تجربه‌ای که به دست

آورده است و از سوی دیگر با توجه به امیال و علایقی که در او وجود دارد، مسیر و ماهیت زندگی خود را مشخص می‌کند. حیات انسان‌ها دارای ابعاد مادی و عینی، ذهنی و روحی و اجتماعی و جمعی است؛ و اعمالی که مردم در این عرصه‌ها انجام می‌دهند، باید از مداخله اجباری دیگران مصون باشد. در واقع جهان زندگی بر اساس اختیار معقول، تعلقات و منافع انسان و عقل عملی بنا شده است و او با تکیه بر این عوامل مسیر زندگی خود را انتخاب می‌نماید (وینست، ۱۳۸۶: ۵۵-۵۴؛ لوین، ۱۳۸۰: ۲۴ و ۲۸ و ۳۰).

در حوزه معرفت‌شناسی، گرچه خمیرمایه و اصل تفکر هلد از لیبرالیسم نشأت می‌گیرد، ولی چنین نیست که او فقط نسبت به لیبرالیسم خود را متعهد بداند. به منظور فراهم شدن امکان طرح اشکالات حکومت‌های لیبرال دموکراسی توسط هلد، وی ضمن پایبندی به اصول اولیه لیبرالیسم، از مارکسیسم نیز مدد می‌گیرد. تحصیل و تدریس او در انگلستان، فرانسه، آلمان و آمریکا باعث گسترش دامنه معرفت‌شناسی او شده است. از این رو، گرایش هلد مبتنی بر ارزش‌های نهضت‌روشنگری و لیبرالیسم فلسفی از یک سو و سوسالیسم اروپایی و دموکراسی اجتماعی از سوی دیگر است. از یک نگاه، می‌توان او را یک سوسیال دموکرات نامید.

از منظر غایت‌شناسی نیز هلد نه تنها جهان هستی بلکه جهان اجتماعی را نیز در حال تکامل می‌داند. آثار هلد بیش از هر چیز بیانگر امید او به نهادینه شدن اخلاق لیبرالی و عدالت اجتماعی در سطح بین‌المللی است. با چنین رویکردی، به شکوفایی نظم جهانی لیبرالی یا حاکمیت بین‌المللی لیبرال که در آن دولت ملی در نهایت زوال می‌یابد، امیدوار است.

هلد، تحت الشعاع چنین زمینه فکری و فلسفی است که الگوی دموکراسی موردنظر خود را تبیین می‌کند. او تلاش کرده است در قالب طرح «خودمختاری»، مدلی متفاوت از دموکراسی عرضه کند. بدین ترتیب، خودمختاری اصل بنیادین دموکراسی مورد نظر هلد محسوب می‌شود. هلد برای آن که منظور خود را از این اصل و نقشی که اصل مذکور می‌تواند در دموکراسی پیشنهادی او ایفاء کند بیان نماید، ابتدا به طرح برداشت متفکران راست جدید و سپس نگرش اندیشمندان چپ جدید از دموکراسی می‌پردازد.

او اعتقاد دارد که گروه اول، آرمان‌های آزادی و برابری را به آموزه‌های فردگرایی پیوند زده‌اند. فرد در جوهر خود مقدس است؛ و فقط تا جایی آزاد و برابر است که بتواند منافع شخصی خود را و مقاصد را که برای خود برگزیده است، دنبال کند و سعی نماید آنها را



متحقق سازد. آزادی بر عدالت مقدم است زیرا در صورتی عدالت به طور مساوی میان افراد برقرار خواهد شد که قبل از هر چیز به استحقاق افراد مبنی بر برخورداری از حقوق و آزادی های معین حرمت گذاشته شود و با همه شهروندان در برابر قانون یکسان رفتار شود. با این حساب، دولت باید شرایط لازم را برای آن که شهروندان بتوانند منافع خود را دنبال کنند، فراهم آورد، به عبارت دیگر دولت باید به منظور حراست از آزادی فرد و تقویت آن، حکومت قانون را برقرار سازد. مهم ترین وظیفه دولت دفاع از حقوق و آزادی های فردی است (هلد، ۱۳۹۶: ۴۰۸-۴۰۷).

اما به نظر هلد، گروه دوم برعکس، از مطلوبیت بعضی وسایل و هدف های جمعی دفاع کرده اند. بر اساس دیدگاه دوم، نمی توان از طریق اقتصاد مبتنی بر «بازار آزاد» و دولت دارای اختیارات حداقلی، به آزادی و برابری دست یافت. تا وقتی که انسان ها در دنیای زیر سیطره مالکیت خصوصی حاکم بر نظام سرمایه داری زندگی می کنند، دستیابی به برابری و آزادی و عدالت ممکن نیست. برعکس، دستیابی به این آرمان ها توسط دولتی امکان پذیر است که حداکثر پاسخگویی را داشته باشد. بنابراین باید شرایطی را مشخص کرد که در آن «تکامل آزاد تک تک افراد» با «تکامل آزاد همگان» سازگار باشد (هلد، ۱۳۹۶: ۴۰۸).

به رغم، تفاوت های قابل توجه دیدگاه های این دو گروه، آنها در مواردی از جمله نگرانی نسبت به گسترش شبکه های قدرت مداخله گر در جامعه؛ انتقاد از خصلت بوروکراتیک، غیرمنصفانه و غالباً سرکوبگرانه بیشتر اعمال دولت؛ و مفروض پنداشتن شکوفایی استعدادها و تحقق آرزوها و علائق مردم از طریق توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اشتراک نظر دارند. به طور کلی، این دو گروه در تأکید بر مشخص کردن شرایطی که مردم در آن می توانند به بسط «آزادی و برابری» پردازند، به نوعی همگرایی دارند (هلد، ۱۳۹۶: ۴۰۹).

به باور هلد، مفهوم خودمختاری نه تنها آرمان های هر دو گروه را که در فوق به آنها اشاره شد، به یکدیگر پیوند می دهد، بلکه همچنین به ما کمک می کند تا چرایی این اشتراک نظر را تبیین کنیم. وی با استناد به این سخن هانا آرنست که «خودمختاری دموکراتیک خواستار ایجاد فرصت هایی است که در آن مردم استعداد خود را در مقام شهروند بروز دهند»، اصل خودمختاری را حق کلیه شهروندان برای مشارکت در امور عمومی می داند که البته این حق اجباری نیست (توحیدفام، ۱۳۸۳: ۵۴). در واقع، ادعای هلد آن است که خودمختاری بر آن استعداد انسان ها دلالت می کند که می توانند خودآگاهانه

استدلال نمایند، خوداندیش و خودسامان‌دهنده باشند. این استعداد، متضمن توانایی، سنجش، داوری، انتخاب و اثرگذاری بر جریان‌های عملی ممکن در زندگی خصوصی و عمومی است. بدین ترتیب، به نظر وی، مهم‌ترین ویژگی یک دموکراسی، تفکیک دولت و جامعه مدنی است؛ یعنی مردم بدون مزاحمت دولت بتوانند در جامعه مدنی آزادانه به زندگی خود پردازند، از فرصت‌های زندگی خود استفاده کنند، لذت ببرند و مستقل از تلقی دولت از خیر و حقیقت، برداشت و تلقی خود را از خیر و حقیقت داشته باشند و بر اساس آن زندگی کنند (جلایی‌پور، ۱۳۸۵: ۵۲).

به نظر هلد، اصل خودمختاری ثمره تحولات بنیادینی است که پس از قرون وسطی، به ویژه در قالب «لیبرالیسم»، رخ داده است. به نظر وی، لیبرال‌ها در قبال این اصل متعهد بوده‌اند، زیرا درخواست اصلی آنها از لاک گرفته تا هایک، حکومت قانونی است. همچنین آنها همواره خواهان محدود کردن «آزادی قدرتمندان» بوده‌اند و به دریافتی از فرد «آزاد و برابر» و ضرورت ایجاد ترتیباتی نهادی برای حفاظت از این موضع متعهد بوده‌اند. از سوی دیگر، نظریه پردازان مارکسیست و چپ جدید گرچه به سبب عدم عرضه نظریه‌ای درباره «مرزهای آزادی» یا پیش‌بینی آینده نتوانستند به طور روشن و شفاف بر اصل خودمختاری صحه گذارند، ولی از جهاتی دیگر به نوعی این اصل را تصدیق کردند. برای مثال، تلاش مارکس در نشان دادن شرایط کلی یک جامعه غیراستثماری - نظامی که «مبتنی بر نیاز»، سازمان یافته و حداکثر «آزادی برای همه» باشد، آنها را به این اصل نزدیک می‌کند.

ملاحظات فوق بیانگر اهمیت اصل خودمختاری است، زیرا مشخص می‌شود که نه تنها این اصل شالوده‌اساسی لیبرالیسم و مارکسیسم و شعبه‌های متعدد معاصر آنها به شمار می‌رود، بلکه متضمن پیش‌فرض اجتناب‌ناپذیر مدل‌های دموکراتیک رادیکال نیز می‌باشد. در واقع، همه این سنت‌های فکری برای تکامل خودمختاری یا استقلال اولویت قائل بوده‌اند و هنوز هم هستند، هر چند که در زمینه چگونگی تأمین و بنابراین تفسیر آن، به شدت اختلاف نظر دارند (هلد، ۱۳۹۶: ۴۱۵-۴۱۳).

## ۵. اشتراکات و افتراقات دیدگاه هلد و هابرماس

اکنون پس از شرح کوتاهی از مبانی فکری و فلسفی این دو متفکر و مشخص شدن مدل دموکراسی مورد نظرشان، در این مبحث امکان تحقق یافتن دموکراسی پیشنهادی آن دو در عصر جدید و تحولات ناشی از جهانی شدن بررسی می‌شود. در این بررسی تلاش شده

است که مهم‌ترین محورهای فکری هلد و هابرماس که بیانگر اشتراک و افتراق دیدگاه آنها نسبت به موضوع مورد بحث است، با یکدیگر مقایسه شوند.

### ۱.۵ ضرورت بازاندیشی دموکراسی در عصر معاصر

هم هابرماس و هم هلد ضمن اعتقاد به جوهر دموکراسی، با توجه به تحولات رخ داده در قرن بیستم از یک سو و اشکالات و ضعف‌های نمایان شده در لیبرال دموکراسی‌های غربی از سوی دیگر درصدد برآمدند تا مدل دیگری از دموکراسی که به گمان خودشان بری از اشکالات الگوهای قبلی است و با شرایط جدید تناسب دارد، ارائه کنند. بدین ترتیب، این دو متفکر خواهان بازاندیشی دموکراسی در سطوح بین‌المللی و فراملی یا ارائه یک ایده نو درباره دموکراسی در عصر جهانی شدن هستند. نقطه اشتراک این دو اندیشمند در بازاندیشی دموکراسی در عصر جهانی شدن آن است که هر دو اعتقاد دارند که گرچه نیروی محرکه اصلی جامعه مدرن، نظام سیاسی لیبرال دموکراسی است، ولی این نظام سنتی حاکم بر غرب در عین بهره مندی از نقاط قوت، دارای ضعف‌ها و اشکالاتی است که آن را از ادامه حیات در عصر جهانی شدن باز می‌دارد. این نظام سیاسی، به رغم ارزش‌های قائل شدن برای خوشبختی مردم و به ارمغان آوردن «برابری»، از یک سو سلسله مراتب‌ها را نابود کرده و از سوی دیگر تمام وجه همت خود را بر استقرار یک جامعه صنعتی جدید مبتنی بر تجارت و تولید صنعتی متمرکز کرده است. کاهش تعداد رأی دهندگان در انتخابات ملی، افزایش ناپایداری وفاداری‌ها به احزاب سیاسی، بروز و رشد دلسردی و انفعال و بدبینی و بی‌ثباتی، انعطاف‌ناپذیری بوروکراسی دولت، عدم عقلانیت فرهنگی و جهل مردم نمونه‌های دیگری از این اشکالات حکومت‌های لیبرال دموکراسی محسوب می‌شوند (حاجی زاده، ۱۳۹۰: ۱۷-۶). به این مشکلات باید شرایط ناپایداری و گسست‌های اساسی که تحت تأثیر هویت‌های جنسیتی، جنسی، نژادی و قومی قرار می‌گیرند و پای مسائل مختلف تازه‌ای، به ویژه مسئله تفاوت و هویت در جنبش‌های اجتماعی جدید، را به میان می‌کشند، افزود (نش، ۱۳۹۶: ۲۵۸-۲۵۷).

با توجه به بروز چنین مشکلاتی در نظام لیبرال دموکراسی، هلد و هابرماس قائل به بازاندیشی دموکراسی در دوره معاصر هستند. هر دو متفکر، نسبت به توانایی و کارایی نظام مذکور در عصر جدید تردید دارند و از آن انتقاد می‌کنند. البته انتقادات هابرماس از نظام مذکور در مقایسه با نقدهای هلد رادیکال‌تر و بنیادی‌تر محسوب می‌شود، زیرا هابرماس

متفکری از مکتب فرانکفورت است که با توسل به «نظریه انتقادی»، وضع موجود را برنمی‌تابد و نظام سرمایه داری غربی و سنت های لیبرالی را مورد انتقاد جدی قرار می‌دهد. در حالی که هلد به سبب تعلق داشتن به سنت فکری لیبرالیستی، به رغم بیان نقدهایی، کلیت نظام لیبرال دموکراسی و سرمایه داری را می‌پذیرد و فقط خواهان اصلاحات و تغییراتی در آن است که متناسب با شرایط جدید باشد (سلیمی، ۱۳۹۶: ۲۳).

نقد جدی هابرماس به لیبرال دموکراسی معاصر آن است که به دلیل وابستگی به طبقه مسلط، دست به مسخ و تحریف افکار عمومی می‌زند. به‌ویژه از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیک، آگاهی دروغین تزریق می‌نماید و خود را به‌عنوان حامی منافع عمومی جا می‌زند؛ و این چنین از ارتباط انسانی اصیل جلوگیری می‌کند و جامعه را به سمت شیء‌گشتگی و ازخودبیگانگی سوق می‌دهد (هابرماس، ۱۳۸۸: هابرماس، ۱۳۹۲: ۳۶۳). به عبارت دیگر، در نزد هابرماس در نظام های سرمایه داری و لیبرال دموکراسی غربی، جهان‌زیست به طور مداوم از سوی سلطه تجاری شدن و اداره بوروکراتیک که بر زندگی اجتماعی و شخصی چنگ انداخته‌اند و ارتباطات بشری را کنترل و مختل نموده‌اند، تهدید می‌شود. در حقیقت، در جهان‌زیست به دلیل دست اندازی دولت و اقتصاد به آن، ارتباطات عقلانی نابود شده است. البته در نقد دموکراسی لیبرال، هابرماس، به نوعی متأثر از ماکس وبر است. وبر نیز چون او لیبرال دموکراسی را برنمی‌تابد و سه اشکال «برتری‌چیرگی بر خودآینی»، «ظاهری بودن دموکراسی» و «قابل انتقاد بودن لیبرالیسم» را بر آن وارد می‌کند (صالحی، ۱۳۹۶: ۱۳).

هلد نیز چون هابرماس اعتقاد دارد که در عصر پیچیده جهانی شدن، ادامه حیات دموکراسی از طریق واحد دولت - ملت مقدور نیست. هر دو متفکر بر این باورند که جهانی شدن پایان دوره سلطه جهانی دولت - ملت به مثابه الگوی اصلی سازمان سیاسی است (حاجی زاده، ۱۳۹۰: ۱۹). اما هلد به‌هیچ‌وجه موضع کاملاً بدبینانه‌ای که هابرماس نسبت به نئولیبرالیسم دولت‌ها اتخاذ می‌کند، دنبال نکرده است. نهایت نقد او از نظام های دموکراسی آن است که از موضع یک سوسیال دموکرات، درباره عملکرد قدرت سیاسی و اقتصادی حاکم بر نظام لیبرال دموکراسی یا درست و دقیق اجرا شدن ارزش های محوری آن نظیر حاکمیت قانون، برابری سیاسی، عدالت و استحکام اجتماعی تردید می‌کند. وی، برخلاف هابرماس، اعتقاد ندارد که برای استقرار مدل دموکراسی پیشنهادی او در عصر جهانی شدن، لازم است که نظام سرمایه داری و لیبرال دموکراسی غربی را به چالش جدی کشید و خواهان طرد و نفی آن دو شد (Held, 2003: 164-167; Held, 2004:163).

## ۲.۵ ویژگی ها و نحوه استقرار دموکراسی موردنظر هلد و هابرماس در عصر جهانی شدن

در بخش قبلی مشخص شد که هر دو متفکر، در مورد ضرورت بازاندیشی دموکراسی در عصر معاصر اتفاق نظر دارند. در این بخش، باید مشخص شود که اولاً ایده یا طرح هلد و هابرماس در مورد دموکراسی در عصر جهانی شدن چیست و دارای کدام ویژگی ها می باشد؟ و ثانیاً به چه نحوی می خواهند این ایده را عملیاتی کنند و یا به عبارت دیگر ملزومات مورد نظر آنها برای استقرار این دموکراسی چیست؟

هلد مدل مورد نظر خود را بر پایه «حکومت دموکراتیک جهان وطن» استوار می کند و آن را «دموکراسی جهان وطنی» می نامد، زیرا معتقد است که امکان دموکراتیک شدن نهادهای سیاسی فراتر از دولت - ملت وجود دارد. به نظر او، دموکراسی جهان وطنی، حکومت چندلایه‌ای است که اختیارات در آن توزیع شده و مبتنی بر شبکه‌ای از مجامع دموکراتیک از محلی به جهانی است. در سایه تحقق آن، کنوانسیون‌های حقوق بشر تقویت خواهند شد و دادگاه‌های حقوق بشر منطقه‌ای و جهانی شکل خواهند گرفت. همچنین امکان افزایش و بهبود شفافیت، پاسخگویی و کارایی سازمان‌های میان‌دولتی عمده و پیشتاز فراهم خواهد شد. به علاوه، امید به ایجاد یک نیروی انتظامی / نظامی منطقه‌ای و جهانی کارآمد و پاسخگو به‌عنوان آخرین ابزار قدرت قهری برای دفاع از قانون بشردوستانه بین - المللی یا جهانی افزایش خواهد یافت (Held, 2004). پیشنهاد مشخص وی، تغییر سازمان ملل به یک پارلمان دارای اعتبار و اختیار از تمام دولت ها و نهادهای مدنی است. در ساختار جدید این سازمان باید دیگر چیزی به نام حق وتو وجود نداشته باشد و اعضای آن محدود به دولت ها نباشند بلکه از آنها فراتر رفته و شامل نهادهای مردمی و مدنی نیز بشوند (هلد، ۱۳۸۱: ۲۸۹).

هابرماس نیز اعتقاد دارد اکنون که شهروندی در سطح فوق ملی بازسازی شده، امکان ایجاد یک مدل دموکراسی جدید از طریق گسترش حوزه عمومی وجود دارد (Habermas, 1996). او این الگو را «دموکراسی مشورتی» می نامد. هدف او هم مانند هلد از عرضه این ایده، امکان دموکراتیک شدن نهادها و سازمان های سیاسی فراتر از دولت - ملت و بازنگری در نقش، تأثیر و کارکردهای آنها می باشد (Held, 1995: 267؛ هابرماس، ۱۳۹۶: ۱۵۵-۱۵۴). همچنین، هر دو ایده، به جنبش های اجتماعی به مثابه یک نیروی موقی در سیاست معاصر می نگرند. هر دو اندیشمند اعتقاد دارند که تحولات جدید رخ داده در

عصر جهانی شدن، به ویژه تغییرات ایجاد شده در سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی در سطح بین‌المللی، امکان اشکال جدید همبستگی و همکاری مشترک را فراهم می‌کند و به اشکال عادلانه‌تر و متکامل‌تر زندگی اجتماعی و گریز از ساختارهای بوروکراتیک در عرصه تنگ دولت - ملت و شیء‌گشتگی کمک می‌کند (نش، ۱۳۹۶: ۲۵۹ و ۲۹۰).

به رغم این تشابهات، در مورد چگونگی امکان تحقق ایده‌های این دو متفکر بین‌شان اختلاف نظر وجود دارد و هر یک برداشت و تفسیر خاص خود را عرضه می‌دارد. هابرماس معتقد است برای این که فرآیندهای دموکراتیک به منزله مبنایی برای مشروعیت پساملی قرار گیرد، به جای تکیه بر ساختار دولت و سازوکارهای بازار، باید حوزه عمومی را به نحوی که هم‌پیوند در سطح جهانی باشد، گسترش داد. آنگاه در این حوزه گسترش یافته، حاکمیت عمومی کارآمد یعنی حاکمیتی برآمده از شبکه‌های ارتباطی فراملی را تقویت کرد (پناهی و پولادی، ۱۳۹۷: ۱۶۸) و «کنش ارتباطی» و «عقلانیت» را تنها ملاک برای زیستن اجتماعی مشترک در نظر گرفت. در سایه چنین تحولی است که در حوزه مذکور، بستر لازم برای سوژه‌های آزاد و برابر گفت‌وگوی اخلاقی - عقلانی و در نهایت «اجماع» فراهم می‌شود و در واقع سه ویژگی «رایزنانه»، «تعاملی» و «ارتباطی» تحقق می‌یابد (Cohen, 1996: 407). به عبارت دیگر، در عین حاکم شدن آرمان‌ها و هنجارهای ارزشی، شاهد «حاکمیت قانون» نیز خواهیم بود (هابرماس، ۱۳۸۴: ۱۰۳-۱۰۱؛ Habermas, 2007: 9-11). همه این تلاش‌ها بیانگر آن است که هابرماس با ایجاد پیوند بین عدالت و آزادی، درصدد آن است تا نواقص دموکراسی لیبرال برطرف نموده، برنامه‌ای کامل‌تر برای ارتقاء حیات مادی انسان به ارمغان آورد (میراحمدی، ۱۳۹۳: ۱۳).

هلد نیز برای عملیاتی شدن ایده خود یعنی استقرار یک دموکراسی جهان‌وطنی از جهاتی بر همان ملزوماتی انگشت می‌گذارد که کم‌وبیش مورد توجه هابرماس است. یکی از این ملزومه‌های مشترک، تغییر در ماهیت و نقش دولت‌های ملی است. در قرن بیست و یکم فرآیند تاریخی دولت - ملت به نقطه‌ای خواهد رسید که مفهوم حاکمیت ملی بی‌معنی خواهد شد (هلد و مک‌گرو، ۱۳۹۵: ۲۵۸). ملزومه دیگر مورد نظر هلد که به نوعی مورد توجه هابرماس نیز می‌باشد، لزوم تغییر و اصلاح نهادها و سازمان‌های فراملی یا قواعد و سنت‌های موجود جهانی و یا دیگر ترتیبات و نظاماتی است که فاقد عنصر برابری و عدالت یا آزادی هستند. هدف هلد از این تغییر آن است که هم‌گرایش آنها جهانی‌تر و هم‌خط‌مشی‌شان دموکراتیک‌تر شود (Held, 1995: 267). برای مثال، حقوق بشر دموکراتیک

شود یعنی جنبه عام و جهانی یابد و همه ملت های جهان از این حقوق یکسان و مشترک جهانی پیروی نمایند (هلد، ۱۳۸۱: ۲۹۳). همچنین هلد نیز چون هابرماس معتقد است که آموزش، نقشی بسیار مهم در نهادینه نمودن دموکراسی مورد نظر آنها ایفا می کند. مردم باید از آموزش های لازم برای درک جهانی و مبدل شدن به شهروندانی جهان وطن برخوردار باشند (هابرماس، ۱۳۹۷؛ هلد، ۱۳۸۱: ۲۹۳-۲۹۱). بار دیگر هلد، همسو با تفکر هابرماس، تصریح کرده است که دموکراسی مطلوب او زمانی تحقق می یابد که شهروندان بتوانند در گستره های وسیعی از عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در تصمیم گیری مشارکت کنند (هلد، ۱۳۹۶: ۲۳).

در عین حال، در نحوه تحقق یافتن الگوهای دموکراسی پیشنهادی این دو متفکر در عصر معاصر، تفاوت های قابل توجهی دیده می شود. برای مثال، گرچه هلد نیز چون هابرماس اظهار داشته است که متحقق شدن حکومت دموکراتیک جهان وطنی، مستلزم بحث و تبادل نظر است، ولی منظور او از این سخن آن نیست که موضوع را از همان منظر و به همان معنایی دیده باشد که مورد نظر هابرماس است. این سخن هلد تنها به گونه ای بسیار سست با مدل هابرماس پیوند می خورد. دلیل آن هم این است که هلد از این که به گمان هابرماس، انگیزه اجماع در همه کردارهای زبانی ساخته می شود و برای دموکراسی ضرورت دارد، انتقاد می کند. بدین ترتیب، هلد از دموکراسی مشورتی هابرماس فقط یک دورنمای بسیار کلی در ذهن دارد یعنی برداشت او از دموکراسی مذکور آن است که تصمیمات مشروع تنها از طریق بحث و مشورت به وسیله مردم که باید سرنوشت خود را تعیین کنند، ناشی می شود. در حالی که مراد هابرماس از دموکراسی مشورتی چیزی به مراتب فراتر از آن است. به هر حال، هلد، برخلاف هابرماس، اعتقاد ندارد که دموکراسی مستلزم ایده آل «اجماع» است، بلکه تصریح می کند که تصمیمات اکثریت باید الزام آور شناخته شوند (Held, 1980: 396-398; Held, 1991: 229-230). هلد توجه چندانی به حوزه عمومی نمی کند؛ عرصه عمومی و مفاهیم مرتبط با آن چون دموکراسی گفت و گویی و کنش ارتباطی، مفاهیمی هستند که بیشتر در ادبیات و نظام تفکر هابرماس به چشم می خوردند، اما هلد از این مفاهیم کمتر سخن به میان می آورد (وبستر، ۱۳۸۹: ۲۸۳-۲۸۲).

### ۳.۵ موانع عملیاتی شدن الگوهای پیشنهادی هلد و هابرماس

سوال مهمی که هنوز باقی مانده و لازم است که به آن پاسخ داد این است که: «آیا امکان اجرا و عملیاتی شدن طرح یا ایده هلد و هابرماس وجود دارد؟» با تأمل در جزئیات مدل دموکراسی جهان‌وطنی هلد و دموکراسی مشورتی هابرماس این نکته آشکار می‌شود که در مسیر اجرا، این ایده‌ها با موانع و چالش‌های زیادی و بنابراین با انتقادهای جدی روبه‌رو هستند. در ادامه تنها به بعضی از مهم‌ترین این انتقادات اشاره می‌شود.

نخستین انتقاد از مدل هابرماس آن است که وی به دلیل وفادار ماندن به بعضی از عناصر نظریه کارکردگرایی، امکان دموکراتیک نمودن نهادهای دولت و اقتصاد سرمایه‌داری را به طور جدی محدود کرده است. او به دلیل پذیرش این فرضیه کارکردگرایی که «حوزه‌های خاصی مشخص شده‌اند که در چارچوب آنها به طور آزادانه می‌توان حرکت نمود، به شرطی که آنها کاملاً جدا از دیگر حوزه‌ها نگه داشته شوند»، به گونه‌ای غیرضروری برای نظریه انتقادی محدودیت ایجاد می‌کند و به نوعی نقش آگاهانه بازیگران اجتماعی را نادیده می‌گیرد (McCarthy, 1991: 120).

انتقاد دیگر از هابرماس این است که او فکر می‌کند تبادل نظر دموکراتیک به سوی اجماع جهت‌گیری شده است، در حالی که چنین نیست. لیوتار در نقد هابرماس تا آنها پیش می‌رود که ایده اجماع را یک ایده «تروریستی» توصیف می‌کند که بر ناهمگونی «بازی‌های زبانی» که به وسیله بی‌اعتقادی به فراروایت‌ها آزاد شده‌اند، خشونت روا می‌دارد (Outhwaite, 1994: 99-100). تلاش‌های همگانی و اجماعی برای کنترل و همگون نمودن تفاوت‌ها و کنار زدن ناسازگاری‌ها باعث نابودی یا دست‌کم به حاشیه رانده شدن برداشت‌ها و ادراکات فرهنگی محلی و خاص می‌گردد. بعضی از فمینیست‌ها و چندفرهنگ‌گرایان نیز مدعی‌اند که گرچه در برداشت هابرماس از دموکراسی وجود تفاوت به رسمیت شناخته شده است، ولی به جای ترویج و تشویق تفاوت‌ها، همواره باید برای دستیابی به توافق مشترک، بر تفاوت‌ها غلبه نمود (نش، ۱۳۹۶: ۲۷۳-۲۷۲).

آخرین انتقاد به مدل دموکراسی هابرماس این است که بیش از حد «عقل‌گرا» بوده و بنابراین به طور بالقوه هویت‌هایی را که خارج از معیارهای سیاست دموکراتیک لیبرال فعلی می‌باشند، کنار می‌گذارد. در واقع مدل هابرماس، به جای ترویج روش پسامدرن «مسئولیت در قبال غیریت»، خطر حاشیه‌ای نمودن گروه‌های خاص را در پی دارد. مدل شدیداً عقل‌گرای دموکراسی مشورتی هابرماس، او را به غفلت از جنبه‌های خاصی از



حوزه عمومی و سیاست جنبش های اجتماعی در ارتباط با رسانه های جمعی سوق می دهد. هابرماس در مجموع رسانه ها را به طور بالقوه کمک کننده به تبادل نظر عقلانی می داند، زیرا آنها ارتباطات را در سراسر زمان و فضا میسر می سازند (Habermas, 1987: 389-391). این در حالی است که رسانه ها هنوز هم نقش مؤثری در شکل دهی به افکار عمومی و نگه داشتن مردم در جهل یا مطیع نمودن آنها دارند.

نظرات هلد درباره مدل دموکراسی جهان وطنی همچون دیدگاه هابرماس در مورد الگوی دموکراسی مشورتی مورد انتقاد قرار گرفته است. نخستین انتقاد به هلد آن است که مدل او هم مثل الگوی هابرماس ماهیت آرمان گرایانه و ناکجا آبادی دارد و بنابراین مبهم، غیر واقعی و غیر قابل اجراست. در واقع در عصر حاضر هنوز بسترها و زمینه های لازم برای عملیاتی شدن هیچ کدام از این دو مدل فراهم نشده است. هنوز هیچ نسخه بدیلی برای ملت وجود ندارد که بتواند احساسات اخلاقی و سیاسی را برانگیزاند یا بر میزان اعتماد و تعهد فرد و گروه ها به خیر عمومی بیافریند (Wanderlich and Warrier, 2007: 167-168). پس، هلد نقش قدرت دولت ملی را دست کم گرفته است. به رغم کاهش برخی از وظایف سنتی و اختیارات دولت در سایه تحولات جدید، دولت هنوز هم قوی است و هویت های سرزمینی گرچه دیگر تنها شکل هویت سیاسی نیستند ولی هنوز هم نیرومندند (اپللو و روستو، ۱۳۸۹: ۳۶۳). به علاوه، خود پدیده جهانی شدن چه بسا ممکن است تهدید جدی برای این دموکراسی تلقی شود. زیرا پدیده جهانی شدن یک نظم بین المللی متشکل از نهادها و مؤسساتی ایجاد کرده است که آنها شهروندان را اگر نگوئیم تحقیر، دست کم کنترل می کنند. همچنین سازوکارهایی در اختیار شهروندان نیست تا بتوانند مخالفت شان را اعلام کنند (طاهایی، ۱۳۸۶: ۲۶۹). با این حساب، غیرمحمول است دموکراسی در سطح جهانی شکوفایی بیابد.

انتقاد دیگر آن است که عملیاتی شدن ایده هلد که در واقع یکی از اهداف اصلی آن تعقیب عدالت اجتماعی از طریق تغییر در وضعیت نهادها و سازمان های بین المللی است، توسط متفکری که خمیرمایه اصلی تفکر او لیبرالی است، چندان جدی به نظر نمی رسد. در مورد هابرماس چنین هدفی واقعی تر و جدی تر است زیرا او حقیقتاً یک اندیشمند چپ گرا و رادیکال از مکتب فرانکفورت است که با تکیه بر نظریه انتقادی، نسبت به وضع موجود نظام لیبرال دموکراسی و سرمایه داری حاکم بر غرب اعتراض و انتقاد جدی دارد و حتی موافق طرد و نفی آن است. در حالی که هلد به رغم پاره ای انتقادات در فروعات و

جزئیات امور، از جمله ضرورت تغییر در قدرت موجود نظام سرمایه داری، در اصل و باطن خواهان حفظ این نظام می باشد و راضی به سقوط یا حتی وارد شدن آسیب جدی به آن نیست. از سوی دیگر، نظام مذکور نیز حاضر نیست از خود انعطاف زیادی نشان دهد و به کنترل‌هایی شدیدتر از کنترل‌های فعلی گردن نهد (McGrew, 1997: 253). عدم قبول چنین درخواست‌هایی از سوی سرمایه‌داری جهانی - و نیز رهبران دولت‌های ملی و شرکت‌های چندملیتی - را باید به منزله «در نطفه خفته شدن» ایده دموکراسی جهان‌وطنی هلد تلقی کرد. واقعیت آن است که در عمل، تغییرات مورد نظر هلد در نهادهای بین‌المللی که در رأس آنها سازمان ملل مدنظر او است، به‌سادگی نخواهد بود. وانگهی، متقاعد کردن آمریکا مبنی بر پذیرش یک نظام دموکراتیک جهانی، کار آسانی نیست، زیرا این کشور که خود را یک «ابر قدرت» می داند، این واقعیت را به خوبی دریافته است که در صورت تحقق چنین وضعی، نه تنها هیچ منفعتی نخواهد برد، بلکه مسلماً از قدرت موجود او کاسته خواهد شد (نش، ۱۳۹۶: ۲۹۴؛ مقایسه کنید با: McGrew, 1997: 254-256). در نتیجه توصیه‌های هلد به این کشور مبنی بر اتخاذ یک دموکراسی اجتماعی (سوسیال دموکراسی) به دلیل ناتوانی در رهبری جهانی در تمام حوزه‌ها و مسائل به تنهایی، خیلی خوشبینانه است و دستاورد مثبتی در پی ندارد. (Held, 2003: 163-165).

سخن هلد درباره دموکراتیک نمودن حقوق بشر از طریق مشارکت دادن ملت‌های جهان سوم به منظور فراهم شدن امکان دموکراسی جهان‌وطنی او نیز محل اشکال است. زیرا ملت‌های مذکور به سبب تعلق به فرهنگ و ایدئولوژی خاص خودشان، حاضر به تمکین در قبال حقوقی که توسط غربی‌ها به اسم حقوق جهانی عام و فراگیر تهیه و تدوین شده است، نیستند (نش، ۱۳۹۶: ۳۰۶-۳۰۵). به‌هر حال، هلد باید بپذیرد که حقوق بشر نمی‌تواند به‌طور یک‌طرفه و به‌وسیله نظریه‌پردازان غربی وضع شود. برپایی شکل دموکراتیک-تری از حقوق بشر، بدون شک مستلزم دگرگونی «هویت» است؛ و تغییر هویت نیز کار آسانی نیست. تا همه ما به انسانهایی جهان‌وطن‌تر تبدیل نشویم، تا رشد فرهنگ جهانی باعث نشود که تعلقات محلی نسبت به گذشته کمتر شوند؛ و تا در فرهنگ جهانی، امر محلی با امر جهانی طی فرایندهای جهانی - محلی شدن در هم نیامیزد، امکان تحقق ایده هلد بعید به نظر می‌رسد.

ملاحظات فوق می‌تواند بیانگر این حقیقت باشد که کوشش‌های هلد برای دموکراسی جهان‌میهنی، بیشتر از آنکه بر دلایل و ظرفیت‌های عملی استوار باشد،

ریشه در اعتقادات ایدئولوژیکی شدید دارد. به علاوه، در این مدل هیچ درک و برداشتی از اهمیت سیاست فرهنگی برای دموکراتیک شدن جهانی ارائه نشده است (نش، ۱۳۹۶: ۲۹۱).

## ۶. نتیجه گیری

هلد و هابرماس با درک این واقعیت که در اثر تحولات ناشی از جهانی شدن، امکان ادامه حیات معقول نظام لیبرال دموکراسی و سرمایه داری حاکم بر غرب وجود ندارد، درصدد عرضه یک الگوی جایگزین برای دموکراسی برآمدند. الگوی هلد، «دموکراسی جهان‌وطنی» و مدل هابرماس «دموکراسی مشورتی» است. وجه مشترک این دو الگو آن است که هر دو بر پایه این مفروض مشترک که «امکان دموکراتیک شدن نهادها، سنت‌ها و ترتیبات سیاسی فراتر از دولت - ملت وجود دارد»، بنا شده است. پس، از نظر هر دو، متحقق شدن الگوهای دموکراسی شان منوط به بازسازی نظم جهانی کنونی و به چالش کشیدن و دگرگونی هویت‌ها و کنش‌های غیردموکراتیک است.

با وجود این، در مورد جزئیات این دو الگو، به ویژه چگونگی و نحوه تحقق یافتن آنها، بین هلد و هابرماس اختلاف نظر و تفسیر متفاوت وجود دارد. ماحصل سخن هابرماس آن است که می‌توان در عصر جهانی شدن که عصر جامعه «پیچیده» است، الگوی دموکراسی مشورتی را جایگزین نظام لیبرال دموکراسی کرد. تحقق این الگو از نظر هابرماس، مستلزم گسترش حوزه عمومی است. در این حوزه، باید «کنش ارتباطی» و «عقلانیت» تنها ملاک برای زیستن اجتماعی مشترک در نظر گرفته شود. زیرا از این طریق بستر لازم برای سوژه‌های آزاد و برابر گفت‌وگو و در نهایت «اجماع» فراهم می‌شود. در واقع، او می‌خواهد صلاحیت اعمال قدرت را از شکل رسمی دولتی آن خارج کند و مبنای آن را تصمیمات جمعی اعضای جامعه در یک فرایند اخلاقی - عقلانی بحث و گفت‌وگو، بدون توجه به ملاحظات جنسیت و قومیت و نژاد و سن و ایدئولوژی قرار دهد. به عبارت دیگر، هابرماس می‌کوشد که در مدل خود با ایجاد پیوند بین عدالت و آزادی، نواقص دموکراسی لیبرال را برطرف نماید. مدل هلد نیز گرچه از آن جهت که متکی بر ترتیبات و نهادهای غیررسمی و فراتر از دولت ملی است و به نوعی در آن مقوله‌هایی مانند مشارکت و ارزش‌های حقوقی و اصلاح مناسبات و ترتیبات موجود در نظم بین‌الملل حاضر مورد توجه است، با الگوی هابرماس همسویی دارد، ولی کلیت آن چیز دیگری است. هلد به جای پیش کشیدن مفاهیمی چون «جهان‌زیست»، «حوزه عمومی» و «حوزه خصوصی» که مورد

توجه هابرماس است، می‌کوشد تا با طرح تغییر ماهیت نقش دولت - ملت‌ها از یک سو و اصلاحاتی که انجام آنها را در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل، پیشنهاد می‌دهد، بستر لازم برای عملیاتی شدن الگوی خود فراهم کند.

اما واقعیت آن است که هنوز زمینه‌های لازم برای عملیاتی شدن هیچ کدام از این دو الگو فراهم نشده است. در واقع هر دو الگو مبهم و غیرواقعی اند و جنبه آرمانگرایانه دارند و هنوز از حد یک ایده فراتر نرفته‌اند. دلایل مختلفی می‌توان برای این وضع بیان کرد. در مورد هابرماس باید گفت که گرچه او به سبب تعلق داشتن به مکتب فرانکفورت، منتقد جدی نظام لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری حاکم بر غرب است و لذا طرد و نفی آن را دنبال می‌کند، ولی در طراحی مدل خود از اموراتی سخن به میان آورده و موضوعاتی را مطرح کرده است که اجرا و پیاده کردن آنها محل مناقشه و تردید است. برای مثال گفته شده است که وی بیش از حد به عقل تکیه کرده، نقش رسانه‌ها را درست در نیافته، دستیابی به اجماع و گفت و گوی اخلاقی - عقلانی را بیش از حد ساده گرفته است، و ...

اما در مورد هلد، وضع حتی از آنچه درباره هابرماس گفته شد، بدتر است، زیرا اگر از اشکالات نظری مدل هابرماس صرف نظر کنیم، لاقلاً به لحاظ مواضع شخصی، او از اساس با نظام لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری مخالف است. این در حالی است که نه تنها الگوی نظری هلد همچون مدل هابرماس دارای اشکالات و نواقصی است، بلکه به لحاظ موضع شخصی نیز هلد برخلاف هابرماس، با نظام لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری حاکم بر غرب همسو و موافق است. درست است که نسبت به این نظام، نقدهایی دارد، ولی این نقدها آنچنان بنیادین نیست که شالوده لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری را به خطر اندازد. بدیهی است که هلد با چنین موضع و رویکردی، قاعدتاً نباید در طرح الگویی که بتواند جایگزین نظام لیبرال دموکراسی باشد، به توفیق دست یابد. به علاوه، از هلد نیز در مورد جایگاه نظری مدلس انتقاد شده است. برای مثال گفته شده است که دموکراتیک نمودن حقوق بشر را به اشتباه یکسان‌سازی آن برای همه ملت‌ها تلقی کرده است، به جای تکیه بر ظرفیت‌های عملی یا منطقی در مدل خود، ملاحظات ایدئولوژیکی غالب شده است، در این مدل، هیچ درک و برداشتی از اهمیت سیاست فرهنگی برای دموکراتیک شدن جهانی ارائه نشده است، به رغم کاهش اختیارات دولت ملی، هنوز جایگاه و نقش آن برجسته است، و ...

با توجه به آنچه گفته شد، چندان جای امیدواری برای عملیاتی شدن الگوی دموکراسی مشورتی هابرماس و دموکراسی جهان‌وطنی هلد نیست. آنچه به این تردید می‌افزاید شرایط

ناگواری است که در سال‌های اولیه قرن بیست و یکم مشاهده می‌کنیم. تروریسم و تعارضات خاورمیانه، جنگ در افغانستان و عراق، کشمکش‌های در یمن و بحرین، خشونت‌ها در اسرائیل و لبنان، درگیری‌های حزب الله و جهاد اسلامی و حماس با اسرائیل زمینه‌هایی برای خوش بینی نشان نمی‌دهند. باوجوداین، دو نکته را نباید فراموش کرد: نخست آن که نفس توجه هلد و هابرماس - و تعداد قابل توجهی از دیگر متفکران که در این پژوهش نامی از آنها برده نشده است - به دموکراسی و تلاش برای متناسب سازی آن با تحولات جهانی کنونی بیانگر اعتبار و اهمیت دموکراسی به رغم اشکالات و نواقص آن است. دوم آن که با توجه به خصلت انباشتگی علم، امید می‌رود که طرح این نظریه‌ها و دیدگاه‌ها درباره مسائل مختلف دموکراسی در آینده منجر به ارائه‌ی الگویی از دموکراسی شود که نه تنها ایرادات دو الگوی مورد بحث در این پژوهش را نداشته باشد، بلکه اجرا و تحقق آن نیز امکان پذیر باشد.

## کتاب‌نامه

- بوخنسکی، ا.م. (۱۳۸۷). فلسفه معاصر اروپایی. ترجمه شرف الدین خراسانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تقوی، سیدمحمدناصر (۱۳۸۲). «الگوهای دموکراسی». مجله علوم سیاسی، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۲۶۹-۲۵۵، تابستان.
- توانا، محمدعلی؛ آذرکمند، فرزاد (۱۳۹۳). «مقایسه امر سیاسی و جامعه مطلوب در اندیشه هابرماس و موفه». فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر، سال پنجم، شماره ۴، صص ۵۰-۲۷، زمستان.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۳). «چرخش‌های دموکراسی در عصر جهان شدن». کتاب ماه، آبان و آذر.
- توحیدفام، محمد (۱۳۹۰). چرخش‌های لیبرالیسم. چاپ دوم، تهران، روزنه.
- پناهی، علیرضا؛ پولادی، کمال (۱۳۹۷). «مقایسه تطبیقی دموکراسی لیبرال و دموکراسی گفتگویی». فصلنامه نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی، سال دهم، شماره ۳، صص ۱۷۹-۱۶۱، تابستان.
- پویان‌شیوا، امیر (۱۳۸۵). «همچنان امیدوار به رهایی انسان‌ها» (درباره یورگن هابرماس آخرین بازمانده مکتب فرانکفورت)، مجله رودکی، ۵۲-۵۱.
- پیوزی، مایکل (۱۳۹۰). یورگن هابرماس، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.
- جلائی‌پور، محمدرضا (۱۳۸۵). «دموکراسی، جهانی‌شدن و ایران در گفتگو با دیوید هلد». آئین اردیبهشت، شماره ۳.
- حاجی‌آقا، رحیم؛ پاک‌نیا، محبوبه (۱۳۹۶). «هابرماس و جایگاه دین در حوزه عمومی». فصلنامه غرب شناسی بنیادی، دوره هشتم، شماره ۲، صص ۷۹-۵۷، پاییز و زمستان.

- حاجی زاده، جلال (۱۳۹۰). «بازخوانی آرای انتقادی و بحران های فراروی دموکراسی»، فصلنامه غرب شناسی بنیادی، سال دوم، شماره ۱، صص ۲۴-۱، بهار و تابستان.
- رجبلو، علی؛ خوشنام، مژگان (۱۳۹۵). «جهانی شدن و سرنوشت مدل های دموکراسی»، فصلنامه جامعه شناسی تاریخی، دوره هشتم، شماره ۱، صص ۱۵۸-۱۲۷، بهار و تابستان.
- رشیدی، احمد (۱۳۸۶). «بازاندیشی دموکراسی و تحول رابطه جامعه و دولت در عصر جهانی شدن». سیاست، دوره ۳۷، شماره ۳، صص ۱۳۸-۱۱۳.
- ساداتی نژاد، سیدمهدی؛ شیرازی، علی (۱۳۹۵). «بررسی مقایسه‌ای مبانی معرفت‌شناختی در نظریه مردمسالاری دینی و نظریه دموکراسی مشورتی با تأکید بر دیدگاه امام خمینی و یورگن هابرماس». جستارهای سیاسی معاصر، سال هفتم، شماره ۳، صص ۲۶-۱.
- سجادپور، محمدکاظم؛ یزدان پناه، محمد؛ رضائیان، احد (۱۳۹۱). «جهانی شدن و دموکراسی، فرامرزی شدن هنجارها و تکثر بازیگران در سازمان های بین المللی». پژوهش های روابط بین الملل، دوره نخست، شماره ۸، صص ۱۰۳-۷۹، تابستان.
- سلیمی، حسین (۱۳۹۶). نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن. چاپ ششم، تهران: سمت.
- سمیعی، علیرضا؛ میرالی، سجاد (۱۳۹۳). «دموکراسی رایزنانه، جنبش های اجتماعی و حوزه عمومی جهانی». فصلنامه سیاست، دوره ۴۴، شماره ۲، صص ۲۶۱-۲۴۷، تابستان.
- صالحی، علی (۱۳۹۶). «نگاه وبر به لیبرال دموکراسی موجود در غرب». فصلنامه غرب شناسی بنیادی، دوره هشتم، شماره ۱، صص ۳۶-۱۳، بهار و تابستان.
- طاهایی، سید جواد (۱۳۸۶). «تخیل عملیاتی شرح و نقدی کوتاه بر نظریه‌ی حکمرانی جهانی دیوید هلد». فصلنامه راهبرد، شماره چهل و سوم.
- طبی مسرور، حمیدرضا و دیگران (۱۳۹۵). «تبیین نظریه شهروند گفتگویی و کنش ارتباطی در شناسایی حوزه عمومی بر اساس آرای هابرماس». فصلنامه مدیریت شهری، شماره ۴۵، صص ۹۴-۷۳.
- عالم، عبدالرحمن؛ پورپاشا کاسین، علی (۱۳۹۰). «دموکراسی گفتگویی هابرماس: رابطه یا نسبت عامل-ها». فصلنامه سیاست، دوره ۴۱، شماره ۱، صص ۱۷۰-۱۵۳.
- کریمی مله، علی؛ رحمتی، رضا (۱۳۹۱). «آسیب شناسی دموکراسی در عصر جهانی شدن». فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره ۱، صص ۱۹۰-۱۴۹، بهار.
- لسناف، مایکل ایچ. (۱۳۹۲). فیلسوفان سیاسی قرن بیستم. ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: ماهی.
- لوین، اندرو (۱۳۸۰). طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی. ترجمه سعید زیبا کلام، تهران: سمت.
- محسنی، منوچهر (۱۳۷۶). مقدمات جامعه شناسی. چاپ دوم، تهران: دوران.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۰). «هابرماس، فراملیت و گسترش گستره عمومی»، فصلنامه راهبرد، شماره بیست و یکم. میراحمدی، منصور (۱۳۸۴). اسلام و دموکراسی مشورتی، تهران: نی.
- میراحمدی، منصور (۱۳۹۳). اسلام و دموکراسی مشورتی. تهران: نی.

نجاتی حسینی، سید محمود (۱۳۸۸). «یورگن هابرماس: از حقوق، اخلاق و سیاست لیبرالی به سمت قانون و دموکراسی گفت‌وگویی». دانشنامه علوم سیاسی، دوره اول، شماره ۱، صص ۹۳-۱۲۴، بهار. نش، کیت (۱۳۹۷). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر. ترجمه محمدتقی دلفروز، چاپ شانزدهم، تهران نشر کویر.

نوذری، حسینعلی (۱۳۹۳). بازخوانی هابرماس. چاپ چهارم، تهران: چشمه.  
وبستر، فرانک (۱۳۸۹). نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی. ترجمه اسماعیل قدیمی، چاپ دوم، تهران: قصیده سرا.

وینست، اندرو (۱۳۸۶). ایدئولوژی‌های سیاسی. ترجمه مرتضی ناقب فر، چاپ دوم، تهران: ققنوس.  
هابرماس، یورگن (۱۳۸۴). جهانی شدن و آینده دموکراسی، منظومه پساملی. ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز.

هابرماس، یورگن (۱۳۸۸). دگرگونی ساختار حوزه عمومی. ترجمه جلال محمدی، تهران: افکار.  
هابرماس، یورگن (۱۳۹۲). نظریه کنش ارتباطی، عقل و عقلانیت جامعه، زیست جهان، و نظام نقادانه مفهوم کارکردگرایانه عقل، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.  
هابرماس، یورگن (۱۳۹۶). جهانی شدن و آینده دموکراسی؛ منظومه پساملی، ترجمه کمال پولادی، چاپ هفتم، تهران: مرکز.

هابرماس، یورگن (۱۳۹۷). بحران مشروعیت. ترجمه جهانگیر معینی، چاپ سوم، تهران: گام نو.  
هلد، دیوید (۱۳۸۱). «دموکراسی: از دولت شهرها تا یک نظم جهان‌وطنی»، در: رابرت گودینو؛ فیلیپ پتیت، فلسفه سیاسی معاصر، ترجمه موسی اکرمی، تهران: وزارت امور خارجه، صص ۲۴۳-۳۱۲.

هلد، دیوید؛ مک گرو، آنتونی (۱۳۹۵). نظریه‌های جهانی شدن. چاپ دوم، تهران: چشمه.  
هلد، دیوید (۱۳۹۶). مدل‌های دموکراسی، مترجم عباس مخبر، چاپ چهارم، تهران: روشنگران.  
هولاب، رابرت (۱۳۷۵). یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی. ترجمه حسین بشریه، تهران: نی.

Cohen Joshua (1996). "Procedure & Substance in Deliberative Democracy", in Democracy & Difference: Contesting the Boundaries of the Political, ed. By Benhabib. Princeton: Princeton University Press, pp 95 – 119.

García Alonso, Roberto (2013). "Why Deliberation? Challenges for an Epistemic Model of Democratic Legitimacy", Pap. Polit. Bogotá (Colombia), Vol. 18, No.1, enero-junio, pp 185-203.

Habermas, Jürgen (1976). "What is Universal Pragmatics?", In J. Habermas (ed.) (1976), Communication and the Evolution of Society. London: Heinemann Education, pp. 1-68.

Habermas, Jürgen (1984). The Theory of Communicative Action: Reason and Rationalization of Society, trans. Thomas McCarthy, Vol. I, London: Heinemenny.

Habermas, Jürgen (1987). "The Theory of Communicative Action", 2 vol. trans T.McCarthy, Cambridge: Polity Press.

- Habermas, Jurgun (1989). *The Structur Transformation of the Public Sphere*. Trans, T. Burger. Cambridge: Polity Press.
- Habermas, J. (1996). " Between Facts and Norms: Contributions to a Discourse Theory of Law and Democracy", trans. W. Rehg. Cambridge: Polity.
- Habermas, Jurgun (1999). *The Inclusion of the Other: Studies in Political Theory*, eds, Ciaran Cronin and Pablo De Greiff, trans. Ciaran Cronin, Cambridge: Polity Press.
- Habermas, Jurgun (2007). *Globalization and the Future of Demoracy National Post System*, trans. Kamal Pauladi. Theran: publisher Markaz.
- Held, David (1980). *Introduction to Critical Theory: Horkheimer to Habermas*. London: Hutchinson.
- Held, David (1991). "Democracy, the Nation – State and the Global System", in D. Held (ed.), *Political Theory Today*. Cambridge: Polity Press.
- Held, David (1995). *Democracy and the Global Order: from the Modern state to Cosmopolitan Governmance*, Cambridge: Polity Press.
- Held, David (2003). "The changing structure of international law: sovereignty transformed?" In: David Held and Anthony McGrew, (eds.) *The Global Transformations Reader: an Introduction to the Globalization Debate*. Cambridge: Polity Press, UK, pp. 162-176.
- Held, David (2004). *Global Covenant: A Social Democratic Alternatives to the Washington Consensus*. Cambridge: Polity Press.
- McCarthy, T. (1991). "Complexity and Democracy: or the Seducements of Systems Theory". In a. Honneth and H. Goas (eds), *Communicative Action: Essasys on Gurgun Habermas's "The Theory of Communicative Action"*, trans. J. Gaines and D, I. Jonnes, Cambridge: Polity Press.
- Outhwaite, W. (1994). *Habermas: a Critical Introduction*. Cambridge: Polity Press.
- Shahramnia, A.M.; Hajizadeh, Jalal (2012). "Investigating the Philosophical Foundations of Habermas' Political Thoughts: A deliberative approach for democracy", *Intl. J. Humanities*, Vol. 19 (1): (15- 36).